

لواشک آلو!

رفتار «سعید ملائی» جودوکاری که بدلیل احتراز از مقابله با حریف اسرائیلی فرصت کسب مدال طلا در مسابقات قهرمانی جهانی جودو در توکیو را کراهِتاً واگذار کرد، مؤید یک نابسامانی جدی در ساختار ورزش ایران است!

صورت قضیه شفاف است و از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی بدلیل برسمیت شناخته نشدن رژیم صهیونیستی توسط ایران و موجودیت نامشروع حکومت اسرائیل، ورزشکاران ایرانی پیرو سیاستگذاری سازمان ورزش ایران از مبارزه با حریفان اسرائیلی در رقابتهای ورزشی استنکاف می‌ورزند.

این در حالی‌است که «ملائی» در حسرت و رغبت به طلای المپیک ۲۰۲۰ با رفتاری ساختارشکنانه از بازگشت به ایران اجتناب و رسماً و علناً اعلام کرد: زیر پرچم کمیته بین‌المللی المپیک و در تیم پناهندگان به مصاف رقیب اسرائیلی‌اش می‌رود و می‌کوشد با تمرین و پشتکار طلای المپیک ۲۰۲۰ را تصاحب کند!

نارفتگی ملائی با اردوی جودوی ایران و دهان کجی وی نسبت به سیاست تنزه‌طلبانه ایران نسبت به حکومت غیرقانونی اسرائیل محصول مناسبات «مدال محورانه» در فونداسیون ورزش ایران است که طی آن اخلاق قربانی اشتهار می‌شود!

اخلاق در ورزش نقطه عزیمت یک ورزشکار در ح‌دفاصل دو رویکرد «پهلوانی» تا «قهرمانی» است!

قدر مسلم این ورزش اخلاق‌محور است که اثبات کرده ظرفیت آن را دارد تا تاریخ ورزشی جهان را م‌زین به مفاخر ورزشکاری کند که می‌توانند شجاعت نه گفتن به مدال را با نجابت توأم با بی‌اجابتی‌شان به پلشتی‌ها، مابه‌ازای استجابت پهلوانی خود از جانب مردم کنند! زنده یاد «تختی» اگر برای مردم‌اش عزیز است عزت‌اش مدیون مدال‌های تلایش نبود!

عزت تختی مدلول صولت مردانه و حشمت پهلوانانه و سلوک خاضعانه‌اش با مردم و خروج تهمتهای‌اش با نامردمان‌اش بود! ورزشکاران ایران اگر نمی‌توانند «تختی» شوند کاش لااقل «محمدعلی» باشند که طلای المپیک‌اش را در اعتراض به منع ورودش به رستوران سفیدپوستان به رودخانه اوهایو پرتاب کرد!

زنده‌یاد علی حاتمی در «حسن کچل» به حلاوت «فخر پهلوانانه» را با «وهم قهرمانانه» به با هجوی نازک‌اندیشانه، ماندگارانه شفافسازی کرد:

حسن کچل: خسته نباشی پهلوون
 پهلوون: پائنده باشی جوون
 حسن کچل: از کدوم جنگ میایی پهلوون؟
 پهلوون: جنگ؟
 حسن کچل: آره ، جنگ با ازدهای هزارپای هفت سرا!
 پهلوون: گفתי ازدها؟
 حسن کچل: شایدم دیوا
 پهلوون: دیوا؟
 حسن کچل: آره پهلوون
 پهلوون: تو از پهلوونای قصه حرف میزنی، من پهلوون قصه نیستم.
 حسن کچل: مگه تو پهلوون نیستی؟
 پهلوون هستم اما پهلوون قصه نیستم!
 حسن کچل: پس تو از کجا میایی؟
 پهلوون: از مسابقه
 حسن کچل: از مسابقه؟ مسابقه دیوکُشی؟
 پهلوون: بازم میگه دیوا! نه بابا با آدم! آدم با آدم ، حریف با حریف ، ولی مته دو تا دوست ، دو تا ورزشکار.
 حسن کچل: ورزشکار؟
 پهلوون: آره ، من سنگ هفتاد منی رو بلند کردم.
 حسن کچل: از روی کدوم چاه؟
 پهلوون: بازم میگه چاه!
 حسن کچل: از جلوی کدوم چشمه؟
 پهلوون: چشمه؟
 حسن کچل: آره همون چشمه که آبش به رو مردم شهر بسته اس.
 پهلوون: من سنگو از رو زمین صاف بلند کردم!
 حسن کچل: زدیش رو سر دیوا؟
 پهلوون: بازم میگه دیوا! من سنگو گذاشتم سرجاش!
 حسن کچل: چرا؟
 پهلوون: واسه اینکه اگه یه بند انگشت اشتباه می‌کردم ، بازنده بودم ، آخه گوش تا گوش داور نشسته بود!
 حسن کچل (طعنه زنان): خسته نباشی پهلوون(!)
 پهلوون: پائنده باشی جوون.
 حسن کچل: ولی آخه دیوا چی می‌شن؟
 پهلوون: من دارم از حالا خودمو واسه بهار آئنده آماده می‌کنم.
 حسن کچل: پس تو فکرشی؟!
 پهلوون: میخوام تو اون بهار سنگ صدمنی رو وردارم.
 حسن کچل: که دوباره بذاری سرجاش؟!

پهلوون: آره به یاری حق!
حسن کچل: لواشک آلو!
پهلوون: چی؟
حسن کچل: برگه‌ی هلو!!
پهلوون: چی؟؟
حسن کچل: (ناامید): خسته نباشی پهلوون!
پهلوون: پاینده باشی جوون!!!
#داریوش_سجادی